

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

بیژن نیابتی
۱۸ جولای ۲۰۱۴

جنگ جهانی چهارم ، ابزارها و آماجها

۹

بخش نهم ، حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست المان

بر اساس معاهده ورسای ، تعداد افراد ارتش نو رایش نیابستی از مرز یکصد هزار نفر می گذشت . سازماندهی این ارتش یکی از وظایف عمده ای است که برعهده گوستاو نوسکه وزیر دفاع دولت وایمار گذاشته شده است . مقایسه تعداد مجاز نفرات ارتش رایش با تعداد فی المثل چهار صد هزار نفری سپاه آزاد به مثابه یکی از نهادهای مسلح غیر قانونی ، برای فهم میزان تحقیری که معاهده ورسای بر ملت المان روا داشته بود ، شاید بسنده کند .

کارکرد واقعی این ارتش نو ، خلاف معمول که می بایستی سمت و سوی مقابله با دشمن خارجی را داشته باشد ، تماماً متوجه داخل المان است و بر همین اساس هم سازماندهی می شود . وظایف آن هم تنها حول دو مؤلفه می چرخد . حفاظت نظامی از دولت وایمار و مقابله سیاسی با تهدید فزاینده انقلابات کارگری و گرایش گسترده سربازان ارتش سابق رایش به جنبشهای رادیکال مارکسیستی . این وظیفه اخیر ، ستاد ارتش نو را بر آن می دارد که بنیان یک نهاد اطلاعاتی مقتدر با دو مسؤولیت متفاوت کنترول فعالیت‌های سیاسی سربازان و نفوذ در تشکیلات کارگری و گروه های رادیکال سیاسی را در این ارتش بگذارد .

مسؤول این واحد فردی است به نام سروان "کارل مایر" *Karl Mayr* و در میان نظامیانی که برای عضویت این واحد ویژه گزینش می شوند ، نام یک اتریشی نیز به چشم می خورد . **آدولف هیتلر !** با مروری در سوابق این سروان ارتش نو ، باز هم خود را همراه با افسر مربوطه در قلمرو عثمانی و در ارتباط با جمعیت اتحاد و ترقی می یابیم ! پس از بازگشت به المان هم در ارتباط با جامعه توله ! نقش این سروان ارتش آنجائی مهم است که از او به مثابه کاشف هیتلر نام برده می شود .

سروان مایر در آخرین سال جنگ و درست پیش از بازگشت به مونیخ در فاصله زمانی میان ۲۰ جولای تا ۱۵ اکتوبر ۱۹۱۸ مأمور خدمت در عثمانی است و پس از بازگشت هم از اول دسمبر ۱۹۱۸ کارش را در سمت فرماندهی گردان آغاز می کند . در سی ماه می ۱۹۱۹ یعنی ماه کشتار سرخها و خلع ید از چپ طرفدار شوروی در باواریا سروان مایر کار خود را در رأس نهاد اطلاعاتی فوق الذکر آغاز می کند . به کار گرفته شدن "آدولف هیتلر" توسط مایر ، بلافاصله در جون همانسال صورت می گیرد . در واقع مایر ، هیتلر را با خود به نهاد اطلاعاتی می آورد . هیتلر پس از گذراندن یک دوره آموزشی در پادگان لخفلد در آکسبورگ ، کار خود را به عنوان سخنران افشاءگر علیه بلشویزم در پادگانهای مونیخ شروع می کند . به زمانی چندان طولانی نیاز نیست تا سروان مایر و جامعه توله

مرتبط با او ، در سیمای این سر جوخه جوان ، چهره کاریسماتیک رهبری را تشخیص دهند که سالیان سال در پی آن در تلاش و تکاپو بودند .

ورود آدولف هیتلر به صحنه سیاسی

وظیفه هیتلر جوان تنها سخنوری نیست . نفوذ در تشکیلات کارگری و حضور در تجمعات گروه های متعدد مارکسیستی و تهیه گزارش از چند و چون سیاسی و تشکیلاتی آنان و تحرکاتشان در میان کارگران و سربازان ، یکی دیگر از وظایفی است که بر عهده او گذارده شده است . نزدیک به پنجاه حزب و گروه در یک فاصله زمانی کوتاه سر بر آورده اند . این گزارشات همراه با فعالیت های جاسوسی دیگران ، به طور مستمر توسط شخص مایر در اختیار جلسه هفتگی صاحبان سرمایه و امرای ارتش در ستاد توله قرار می گیرد . در این میان بدیهی است که "جامعه توله" نیز بیکار ننشسته و همانگونه که قبلاً اشاره کردم در فاصله کمتر از پنج روز از تأسیس "حزب کمونیست المان" *KPD* ، در پنجم جنوری ۱۹۱۹ ، پایه های "حزب کارگران المان" *DAP* را در مونیخ گذاشته است .

"کارل هارر" *Karl Harrer* ، که یک روزنامه نگار عضو جامعه توله است و قبلاً تشکیلی در داخل توله به نام "محفل سیاسی کارگری" به وجود آورده ، از جانب *سیوتندورف* مأموریت می یابد تا با کمک یک قفل ساز راه آهن به نام "آنتون درکسلر" *Anton Drexler* که او نیز اندکی پیشتر یک گروه غیرفعال کارگری به نام "کمیته کار آزاد برای صلح سالم" را تأسیس کرده ، یک حزب کارگری تشکیل دهند .

ستاد توله در هتل چهار فصل در این شرایط مرکز ثقل بسیاری از تحولات در ایالت باواریا و البته مرکز آن مونیخ می باشد . تجمع بنیانگذاری "حزب کارگران المان" در همین ستاد تشکیل می شود و "هارر" در رأس یک کمیته شش نفره به ریاست حزب انتصاب می شود و درکسلر هم می شود معاون او .

وظیفه این حزب فراتر از هر چیز ، کنترل تحرکات کارگری و سمت و سو دادن به آن در میان اردوی کار است . برای قرار گرفتن این حزب در جایگاه یک حزب مداخله گر و با اقتدار ، جدای از سرمایه مکفی که به وفور در اختیار جامعه توله می باشد و همینطور *یرگان* حزبی که آن نیز بعدها با گذاشته شدن هفته نامه "دیده بان مونیخ" *Münchener Beobachter* (که در اگست همان سال ۱۹۱۹ به "دیده بان خلق" *Völkischer Beobachter* تغییر نام می دهد) ، توسط *سیوتندورف* در اختیار حزب تامین می گردد و خلاصه یک برنامه حزبی رادیکال و تهاجمی ، نیازمند به یک رهبری کاریسماتیک و سخنور قهار است که علاوه بر جذب گرایش های راست درون طبقه کارگر ، توان جذب نیروی سرخ ها را نیز داشته باشد . دیری نمیگذرد که این جست و جوی مستمر با کشف آدولف هیتلر توسط سروان مایر ، سرانجام می پذیرد .

۱۲ سپتامبر ۱۹۱۹ مایر ، هیتلر را مأمور شرکت در جلسه داخلی حزب کارگران المان می کند . سخنرانی هیتلر ، درکسلر را به شدت تحت تأثیر قرار می دهد . جامعه توله گمگشته خود را یافته است . تصاحب هیتلر آنقدر برایشان اهمیت دارد که چندی بعد جنرال لودندورف ، از قهرمانان جنگ اول ، شخصاً به اداره مایر رفته و از او می خواهد که هیتلر را برای سازماندهی حزب در اختیار آنها بگذارد .

در ظرف مدت کوتاهی در ۱۹ اکتوبر ۱۹۱۹ ، کارت عضویت او در حزب کارگران المان با شماره ۵۵۵ صادر می گردد . در این رابطه قانون ممنوعیت شرکت نظامیان در احزاب سیاسی نیز به سادگی زیر پا گذاشته می شود و بدین ترتیب آدولف هیتلر با حمایت مستقیم جامعه توله قدم به دنیای سیاست پسا جنگ می گذارد . اگرچه هیتلر در مدت بسیار کوتاهی به ارگانهای رهبری حزب مذکور وارد می شود با اینحال این حزب را متعلق به خود نمی داند . او حزبی را می خواهد که خود بنیان گذاشته باشد اما در عین حال این را هم می داند که به جامعه توله و امکانات و

ارتباطات آن نیاز فراوان دارد. هیتلر که پیش از این تنها از اطلاعات تئوریک در رابطه با "سرمایه متمرکز یهود" و سازمانهای فراماسونری آلت دست آن برخوردار بوده، اینک به گونه ای مستقیم و در پراتیک روزمره در ارتباط با این شبکه مفیائی قرار گرفته است. او می آموزد که بدون استفاده بهینه از امکانات بی حد و حصر تشکیلات فراماسونری، امکان رشد و اعتلاء و بالا رفتن از نردبان قدرت در جامعه بعد از جنگ المان، اگر غیرممکن نباشد بی تردید بسا سخت و دشوار است. در این رابطه او بعدها و در آستانه تصاحب قدرت سیاسی و ورود به معادله قدرت چه در اروپا و در ابعاد جهانی، بسا چیزهای دیگر نیز در این مقوله خواهد آموخت!

برای مخاطب قرار گرفته شدن توسط کانونهای قدرت سیاسی و اقتصادی، هیچ راهی جز تبدیل شدن به یک پارامتر قدرت در درون جامعه وجود ندارد و او می خواهد که خود مستقیماً مخاطب قرار گرفته شود. بدین منظور به محض سفت شدن جای پایش در میان حزب ابتداء به دنبال سلب نفوذ جامعه توله در درون حزب می رود تا در گامهای بعدی اندک اندک به سمت خلع ید از خود تشکیلات توله و شخص سبوتندورف برود. به همین دلیل هم هنوز سه ماه کامل از عضویت در حزب کارگران نمی گذرد که هیتلر با جلب درکسلر تصمیم به تهیه یک برنامه جدید برای یک حزب جدید می گیرد. او در این مدت هم با آوردن رفقای نظامی زمان جنگ خود به حزب، چهره آن را کیفاً تغییر داده است. درست یکسال پس از بنیانگذاری حزب کارگران، با استعفای کارل هارر در ۵ جنوری ۱۹۲۰ و انتقال ریاست به آنتون درکسلر، به نفوذ مستقیم جامعه توله در حزب توسط هیتلر پایان داده می شود و پروسه تعامل پیشوای آینده المان با تشکیلات فراماسونری، پا به مرحله نوی می گذارد. ۲۴ فبروری همانسال با اعلام یک برنامه ۲۵ ماده ئی توسط آدولف هیتلر در اولین گردهمائی توده ئی حزب در مقابل ۲۰۰۰ نفر، با تغییر نام و برنامه حزب کارگران المان، اولین هدف سیاسی پیشوا محقق شده و او در نهایت حزب خود را به وجود می آورد. "حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست المان" **NSDAP**.

با آن که حزب نو قاعداً باید در اساس یک حزب کارگری و سوسیالیستی باشد با اینحال مخاطبان آن نه فقط طبقه کارگر که کل جامعه و مشخصاً "ملت المان" است. در این برنامه به شکل ماهرانه ای برای همه اقشار و طبقات اجتماعی سهمی در نظر گرفته شده و به جز "سرمایه کلان"، هر المانی می تواند که بخشی از خواسته هایش را در این برنامه بیابد.

برای کارگران، از میان رفتن درآمدهائی که بدون کار کردن به دست می آیند و شکستن کمر بردگی سود و تنزیل. تخصیص زمین برای منافع عمومی و مقاصد اجتماعی و ممنوعیت کار کودکان و نوجوانان. ضبط و مصادره سرمایه هائی که از قبل جنگ عاید سرمایه کلان گردیده به نفع جامعه و خلاصه مهمتر از همه تقسیم سود حاصله در کلیه مؤسسات و کارخانجات بزرگ صنعتی و

برای طبقه متوسط، سوسیالیزه کردن فوری فروشگاههای بزرگ و اجاره دادن آنها به سوداگران خرده پا با کرایه های نازل. گسترش عادلانه آموزش و امکانات بهداشتی بویژه در دوران کهولت و افزایش رفاه بازنشستگان. مجازات محتکران، قاچاقچیان و متجاوزان به حقوق خلق و

برای ناسیونالیستها، اتحاد تمامی سرزمینهای المانی نشین به زیر پرچم رایش بزرگ و ایجاد یک ارتش مقتدر مردمی. الغای فوری بیمان حقارت بار و رسای و تساوی حقوق برای ملت المان در میان ملتهای دیگر و خلاصه و عده مستعمرات و کلنی ها برای مقابله با ازدیاد جمعیت.

برای نژاد پرستان، بیگانه شمردن یهودیان و محروم کردنشان از تأسیس مؤسسات عمومی. اخراج تمامی خارجیانی که در المان به عنوان مهمان زندگی می کنند به شمول یهودیان از کشور در صورت عدم توانائی دولت در سیرکردن

شکم مردم و اخراج فوری تمامی مهاجرانی که پس از دوم اگست ۱۹۱۴ وارد المان شده اند و ممنوعیت هر گونه مهاجرت جدید .

آن سرمایه کلانی هم که منافع خود را در برنامه نمی یافت، با این حال می توانست که خود را با اهداف اعلام شده حزب مبنی برمقابله با تهدید بلشویزم و رفع خطر از آن در میان جامعه، همسو و مشترک المنافع ببیند .

سال ۱۹۲۰، سال تثبیت آدولف هیتلر در هیأت یک شخصیت سیاسی در مرکز ایالت باواریاست . علی رغم پایان دادن به نفوذ مستقیم جامعه توله در میان حزب از سوئی و غیرنظامی بودن فعالیتهايش در صحنه سیاسی باواریا از سوی دیگر ، او هوشیارانه ارتباطاتش را هم با جامعه توله و هم با اداره مایر در ارتش حفظ کرده است . بدین ترتیب هم هفته نامه دیده بان خلق را که متعلق به سبوتندورف است ، به مثابه ارگان تقریبی حزب حفظ می کند و هم کمکهای مالی سروان مایر و جامعه توله را از دست نمی دهد .

مقوله تأمین مالی حزب نازی یکی از مهمترین و آموزنده ترین بخشهای روند تصاحب قدرت سیاسی توسط آدولف هیتلر و ناسیونال سوسیالیستها می باشد که البته می بایست درمبحث جداگانه ای بدان پرداخت . در این مقطع اما مهمترین منبع مالی حزب ، چهره مشهور و جنجالی عضو جامعه توله ، شاعر و نویسنده ای به نام "دیتریش اکارت" *Dietrich Eckart* می باشد که همه جا در کنار هیتلر بوده و حلقه وصل او با سرمایه داران ، افسران ارشد و شخصیتهای سیاسی باواریا و بعدها الیت سیاسی و اقتصادی در برلین است .

از مهمترین سرمایه دارانی که طی سفری در آغاز سال ۱۳۲۰ به برلین ، توسط اکارت به هیتلر وصل می شوند ، می توان از "ادوین و هلنه پش اِشتاین" *Edwin & Helene Bechstein* نام برد . خانواده ای که صاحب یکی از بزرگترین کارخانجات سازنده پیانو در این روزگار می باشند .



Dietrich Eckart

کودتای کاپ و شورشهای مارچ

اندکی پس از تأسیس حزب نازی، سروان مایر جای خود را به افسردیگری می دهد به نام سروان ارنست روهم *Ernst Röhm*. در برلین دولت سوسیال دمکرات که تا این تاریخ همه جور استفاده ای از نیروهای بسیجی متشکل در سپاه آزاد علیه کارگران و سربازان سوسیالیست کرده است ، ناگهان به صرافت اجرای ماده ۱۶۰ قرارداد ورسای مبنی بر الزام انحلال تمامی نیروهای شبه نظامی افتاده و در همین راستا در ۲۹ فیوروری ۱۳۲۰ گوستاو نوسکه ، فرمان انحلال تیپ شش هزار نفره ارهارد و بخشهایی از سپاه آزاد را صادر می کند . در واکنش به این فرمان ، نیروهای برگزیده سپاه مذکور به فرماندهی "جنرال والتر فون لوتوینس" *Walther von Lüttwitz* ، به سمت پایتخت روان می شوند و روز سیزدهم مارچ بی هیچ مقاومتی بر پایتخت چیره شده و صدراعظم خود را به نام "ولفگانگ کاپ" *Wolfgang Kapp* که قبلاً یکی از اعضای رهبری " حزب خلقی ملیون المان " *Deutschnationalen Volkspartei* بود ، بر

سرکار می آورند. صدراعظم قبلی "گوستاو باور" *Gustav Bauer* از برلین خارج می شود و متعاقب آن فریدریش ابرت رئیس جمهور، کارگران و کارمندان را به اعتصاب سراسری فرا می خواند.

اما مهمترین نکته قابل تعمق این کودتای به شدت دست راستی که چندان هم مورد توجه تفاسیر رسمی نیست (اگر نگوییم عامدانه به زیر فرش جارو شده و مطلقاً راجع بدان بحثی نمی شود)، حضور پررنگ یک یهودی عضو جامعه توله و جاسوس سرویس اطلاعاتی انگلستان در موضع سخنگو و نماینده مطبوعاتی دولت کاپ به نام "ایگناس تربیچ لینکلن" *Ignaz Trebitsch-Lincoln* می باشد!

لینکلن که نام اصلیش "آبراهام شوارتز" *Abraham Schwarz* بوده است، با نامهای دیگری چون "ایگناس تیموتی تربیچ" *Ignaz Thimoteus Trebitsch* و "موسی پینکلس" *Moses Pinkeles* نیز شناخته می شود. او که طبق معمول فرزند یک خانواده ثروتمند یهودی در مجارستان می باشد، در سال ۱۸۹۸ و در سن ۱۹ سالگی، در هامبورگ ظاهراً نه تنها مسیحی می شود بلکه با تحصیل علوم دینی لباس کشیشهای یک فرقه مذهبی را نیز بر تن کرده و با همین ظاهر مسیحی به محل مأموریت بعدی اش در کانادا می رود. در ۱۹۰۳ به انگلستان می آید و ابتداء به کلیسای انجیلی و متعاقب آن به یک فرقه مذهبی دیگر به نام "کوکر" *Quäker* می پیوندد. سال ۱۹۱۰ هم بسادگی به عضویت مجلس عوام در می آید! در میانه جنگ اول به فعالیتهای نفتی در منطقه بالکان ولی اینبار در ارتباط با دولت آلمان! مشغول است و در این رابطه هم از سوی انگلستان به جاسوسی متهم شده و به ایالات متحده فرار می کند. در آنجا در نیویورک دستگیر می شود و به انگلستان تحویل داده می شود. در انگلستان به اتهام خیانت آنهم در زمان جنگ محاکمه می شود و به مجازات مسخره سه سال حبس محکوم می گردد. پس از پایان جنگ هم با این سرمایه! زندانی بودن در انگلستان، مأمور همکاری با سبوتندورف شده و در سال ۱۹۱۹ به مونیخ رفته و به جامعه توله می پیوندد. در اینجا او آنچنان در قالب یک ضد یهود متعصب فرو می رود که باورش اگر ناممکن نباشد بسیار مشکل است. او یک بار در هفته نامه دیده بان خلق چنین می نویسد:

"هیچکس بیش از او به گندیدگی نژاد یهود آشنا نیست! چرا که او خود بدان متعلق بوده است".

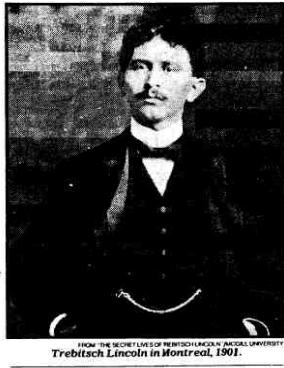
برای جنبش صهیونیستی و "سرمایه متمرکز یهود" اصلاً مهم نیست که عواقب این تبلیغات تا کجا موجودیت یهودیان عادی را در آلمان به خطر می اندازد. مهم این است که هسته مرکزی و عامل اساسی اینگونه تبلیغات مشتمل کننده نهایتاً تثبیت و جا انداختن یک دروغ تاریخی مبنی بر این که یهودیان جهان نه پیروان یک دین و آئین که وابستگان پراکنده یک قوم واحد، یک ملت واحد و خلاصه یک نژاد واحدند، می باشد. این را باید به هر قیمتی به یهودیان اروپا که عمدتاً در این مقطع برای جنبش صهیونیستی تره هم خرد نمی کنند و حاضر به بازگشت به سرزمین موعود نیستند، قبولانید. به عبارت دیگر برای "این جنبش" و "آن سرمایه" مهم نیست که بر سر یهودیان چه می آید. مهم ولی آنست که این یهودیان نهایتاً بپذیرند که از یک نژادند و تکه های پراکنده یک ملت اند. ملتی بی سرزمین که بی جهت در دنیا سرگردانند، در حالی که سرزمین واقعی شان یعنی ارض اسرائیل که "یهوه" شخصاً قباله اش را به ام قوم برگزیده مهر کرده است، خشک و خالی از سکنه در حسرت وصال دوباره شان له له می زند. آری! سرزمینی بدون ملت برای ملتی بدون سرزمین در انتظار است.

اگر این جا بیفتد آنگاه دیگر هیچ منع اخلاقی و دینی بر هیچ یهودی اینچنینی در هیچ کجای جهان، در جهت نفوذ در ادیان و ملت های دیگر و پوشیدن لباس آخوند مسلمان و کشیش مسیحی و راهب بودائی، با هدف نابود کردن ساختارهای ایدئولوژیک

و اخلاقی شان و تثبیت حاکمیت ابد مدت "سرمایه متمرکز یهود" در میان ملل عالم، برجای نخواهد ماند. چرا که اگر این دروغ ردیلا نه جا بیفتد که یهودیان از یک نژاد خالص اند، بنابراین بسادگی پذیرفتنی است که می توان اسلام

آورد و نام خود را مثلاً عسکراولادی مسلمان گذاشت ولی همچنان تبار یهودی داشت . می توان مسیحی شده و با اتکاء به قدرت و سرمایه و امکانات و ارتباطات تشکیلات فراماسونری ، مدارج ترقی را در واتیکان یکی پس از دیگری طی کرد و نام خود را صرفاً در عالم فرض مثلاً ژان پل گذاشت و با وجود آن تبار خود را هم حفظ کرد . چرا که اگر ملاک ، خون و نژاد باشد ، دیگر اگر خودتان هم بخواهید امکان تغییر خود را نخواهید داشت !

یعنی حتی اگر کارل مارکس غیر مذهبی هم باشید باز هم یهودی هستید . بنابراین در این راستا اصلاً تعجبی ندارد که **تربیح لینکلن** ما هم چند سالی پس از مشرف شدن به دین مسیح و پوشیدن لباس روحانیت پروتستان و عضویت مجلس عوام و جاسوسی برای قیصر و عضویت در یک تشکل ضد یهود ، بعداً بودائی شده و لباس رهبانیت دین بودا را بر تن کند و نامش را هم بگذارد چاو کونگ ! الی آخر ...



Lincoln in Montreal 1901



Ignaz Trebitsch Lincoln



Chao_Kung (Lincoln)

به هر تقدیر ، حالا هم او به یکباره سراز کودتای کاپ درآورده است ! هیتلر و اکارت هم که با موافقت سروان **روهم** و برای بررسی زمینه های همکاری با دولت مستعجل کاپ و البته کمی دیر به برلین رسیده اند ، در بدو ورود به بنای صدارت عظمای رایش با لینکلن روبه رو می شوند که طرف مذاکره شان است .

دولت کاپ را البته کسی جدی نگرفته است . به همین دلیل هم فراخوان به اعتصاب فریدریش ابرت بسرعت فراگیر می شود و در کمتر از یک هفته طومار دولت کودتا را در هم می پیچد . هفده مارچ پایان کودتای پنج روزه است . کاپ زیر فشار جنرالها ، لودندورف و لوتویتس ، صبح آنروز کناره گرفته و به سویدن می گریزد و خود لوتویتس هم عصر همانروز استعفاء می دهد . کاپ دو سال در تبعید می ماند ولی نهایتاً در اپریل ۱۹۲۲ خود را تسلیم دادگاه رایش کرده و در کمتر از دو ماه بعد هم در ۱۲ جون ، بر اثر سرطان در بازداشت می میرد .



تربیح لینکلن در کنار پیشوا - نفر سمت راست با ریش

و اما لینکلن هم که با شکست کودتا به وین گریخته است ، یک سال بعد از طریق بالکان به چین می رود و در آنجا می شود مشاور نظامی یک فرمانروای چینی به نام " وو پایفو " *Wu Peifu* ! پس از یک سفر دیگر به انگلستان در سال ۱۹۲۵ که ظاهراً بخاطر دیدار با پسرش که به اتهام قتل عمد در انتظار اعدام بوده انجام می گیرد ، دوباره به چین برمی گردد . در آنجا دوباره با یک فخره تغییر مذهب و تغییر نام دیگر در سال ۱۹۳۱ ، در قالب یک راهب

بودائی فرو می رود و می شود یهودی بودائی! با نام جدید "چاو کونگ" *Chao Kung*. با سری از ته تراشیده که بر روی آن دوازده ستاره به مثابه دوازده قبیله یهود، خالکوبی کرده است. نهایتاً در آغاز سال ۱۹۳۲، به خدمت سازمان جاسوسی جاپان در می آید و به محل مأموریتش در شانگهای اعزام می شود و تا زمان مرگش در اکتوبر ۱۹۴۳، در همان شهر و ظاهراً در خدمت سرویسهای جاسوسی جاپان قرار دارد.

باز می گردیم به آلمان، آنجا که هنوز تهدید کودتای دست راستی کاملاً رفع نشده، خطر انقلاب بخشهای بزرگی از آن کشور را فرا گرفته است. اعتصابات که با موفقیت کودتای کاپ را درهم کوبیده بود اینک راه را برای امواج خروشان یک شورش و انقلاب چپگرایانه باز کرده است.

اعضا و هواداران ناامید حزب سوسیال دمکراتهای مستقل *USPD* از تحقق سوسیالیسم وعده داده شده توسط حزبشان، همراه با نیروهای متشکل حزب کمونیست *KPD* همه جا رابه کنترل خود در آورده اند و به دنبال تکمیل انقلابات ناتمام ۱۹۲۰ / ۱۹۱۹ هستند.

جدای از برلین، در ساکسونی یک حکومت جمهوری شوروی قدرت را در دست می گیرد و تا ۲۰ مارچ هم یک ارتش سرخ پنجاه هزار نفره کارگری که به تازگی شکل گرفته است، بخش بزرگی از منطقه روهر را به تصرف خود در می آورد. ارگان حزب کمونیست در روهر، سخن از ضرورت به اهتزاز درآمدن پرچم سرخ بر فراز سر تمامی ملت آلمان می راند و این که آلمان باید به یک جمهوری شوروی دیگری تبدیل شود تا در اتحاد با روسیه، پایگاهی برای پیروزی انقلاب جهانی و سوسیالیسم در آینده گردد. یک بار دیگر آویختن به راست افراطی از ترس چپ انقلابی در دستور کار سوسیال دمکراسی حاکم قرار می گیرد! دولت ابرت عاجزانه از جنرال "هانس فون سیکت" *Hans von Seeckt*، فرمانده ارتش رایش که چند روز پیش از این به دلیل خودداری از آتش گشودن بروی نیروهای مسلح کودتا استعفاء داده بود، تقاضا می کند که به کار بازگشته و با به کار گرفتن دوباره سپاه آزاد، به نجات جمهوری از خطر عاجل سرنگونی به دست کارگران کمر ببرند.

سوم اپریل ۱۹۲۰، ارتش نو رایش با حمایت نیروهای سپاه آزاد به ویژه تیپ ارهارد به منطقه روهر می ریزند و دوباره از کشته پشته می سازند. حداقل هزار نفر کشته از سرخها و ۲۰۰ نفر از نظامی و شبه نظامی و انبوهی جنایت و تجاوز افسار گسیخته، بیلان آخرین شورش چپ بی برنامه و نامتحد کارگری در آلمان پس از جنگ است. در برلین نیروی پولیس در کنار نیروهای نظامی، هواپیما را هم برای سرکوب انقلاب به کار گرفته است. هیتلر در ۳۱ مارچ به مونیخ باز می گردد و در همان روز با کناره گیری از خدمت نظام به شهروندی غیرنظامی تبدیل می شود و اتاقی را کرایه می کند که صاحبخانه اش هم یک یهودی به نام ارلانگر است! انگار که هیچ حساسیتی نسبت به همزیستی با این قوم را در پیشوای آینده آلمان احساس نمی توان کرد. انگار که مسأله او در این مقطع اصلاً نژاد و قومیت آدمها نیست! بدون تردید، اگر تلاش کنیم تا خود را اندکی در فضای اجتماعی و به ویژه سیاسی - تشکیلاتی و تبلیغاتی درون حزبی هیتلر در آن مقطع زمانی قرار دهیم، کرایه نشینی در خانه یک یهودی برای او چندان مسأله پیش پا افتاده ای نمی توانسته باشد. آنهم در شرایطی که همزمان در نشریه ارگان حزب می نوشتند "درباره یهودیان اقدام واقعی به عمل بیاورید" و با این که "آلمان را باید بی اعتناء به خصلت ستمگرانه و بیرحمانه اقدامات مقتضی، می باید از وجود یهودیان پاک کرد".

هیتلر با این که هفته نامه دیده بان خلق را در خدمت حزب حفظ کرده است با اینحال مترصد فرصتی است تا آن را از سبوتندورف خریده و به ارگان رسمی حزب بدل نماید. این فرصت به زودی حاصل می شود. با بالا گرفتن اختلاف میان سبوتندورف با هیتلر که با جدیت از نفوذ توله در حزب جلوگیری می کرد، در دسامبر ۱۹۲۰، نامبرده به بهانه مقروض بودن، تصمیم به فروش دیده بان خلق می گیرد. بدیهی بود که صاحب امتیاز آینده دیگر هیچ تعهدی به

تبلیغ حزب نازی که تا آن مقطع همچنان از هفته نامه مذکور به عنوان ارگان غیر رسمی استفاده می کرد ، نمی توانست داشته باشد .

ساعت دو بامداد روز ۱۷ دسمبر ، هیتلر که از تصمیم سبوتندورف مطلع گردیده ، زنگ خانه دکارت را به صدا در می آورد و تصمیم خود مبنی بر خریدن نشریه را به اطلاع شاعر می رساند . اگر دیده بان خلق از دست برود و به ویژه اگر به دست دشمن بیفتد ، کار حزب تمام خواهد بود . سبوتندورف پیش از این یک بار در نیمه سال ۱۹۲۰ ، یک تلاش ناموفق را در رابطه با فروش دیده بان به یک تشکل یهودی به نام *"Centralverein deutscher Staatsbürger jüdischen Glaubens"* یا "انجمن مرکزی شهروندان یهودی مذهب المان" ، پشت سر گذاشته که البته هیتلر در جریان آن نیز قرارداد داشته است . جریان جمع آوری پول خرید نشریه و تأمین کنندگان مالی آن ، خود یکی از نکات جالب جریان شکل گیری و به دنبال آن قدرت گیری حزب نازی است که باز هم به دلایل معلوم در تفاسیر رسمی یا هیچ بدان پرداخته نمی شود و یا از کنار آن مختصر و مفید و بدون رفتن به عمق ، گذشته می شود . مهمترین فرد تأمین کننده بخش بزرگی از مبلغ یکصد و بیست هزار مارک (به عبارتی ۱۸۰ هزار مارک) قیمت فروش نشریه ، خود "دیتریش اکارت" است که البته هنوز در عین حال عضو توله هم هست . نفر بعدی جنرال "فرانتس ریتر فون اپ" *Franz Ritter von Epp* از امرای ارتش و فرمانده سپاه آزادی در باواریاست که شصت هزار مارک کمکهای نظامیان را تقدیم می کند . بخش بزرگی از قروض دیده بان را هم خود درکسلر قبول می کند . ولی جالبترین تکه از کمکهای مالی را البته کمک مالی سی هزار مارکی تریپچ لینکلن معروف تشکیل می دهد . هدیه غیرمستقیم جنبش صهیونیستی به همزادان ناسیونال سوسیالیست خود در سرزمین آریاها !

و بدینترتیب آدولف هیتلر با این کمکهای مالی تعیین کننده ، نه تنها توطئه سبوتندورف درواگذاری دیده بان به جبهه مقابل حزب نازی را نقش بر آب می کند بلکه حزب را نیز از آن پس به یک سلاح تبلیغاتی بسیار ضروری در هیأت ارگان رسمی ناسیونال سوسیالیسم ، مجهز می کند . از سوی دیگر ، برآیند تقابل هیتلر با سبوتندورف درکنار اختلافات درون جامعه توله ، زمینه های خلع ید از قدرتمندترین چهره ماسونی پسا جنگ در باواریا را فراهم می کند . سبوتندورف ابتداء از مونیخ به فرایبورگ و بعد هم پس از مدت کوتاهی به ترکیه نو عقب می نشیند . با قدرت گرفتن حزب نازی در ۱۹۳۳ ، یک بار دیگر به مونیخ باز می گردد و با نوشتن کتابی به نام "پیش از آن که هیتلر بیاید" ، با اشاره به سهم خود و جامعه توله در پاگیری جنبش نازیسم و صعود آدولف هیتلر ، در صدد آن است که از خوان گسترده جنبش نازی ، سهمی به یغما برد ! اما اینبار دشمنی پیشوا دیگر بسا ارتقاء یافته و از درگیریهای درونی فراماسونری ، اندک اندک به درگیری جدی میان ناسیونال سوسیالیسم و مافیای جهانی فراماسونری کشیده شده است . سبوتندورف دستگیر و درسال ۱۹۳۴ از المان نازی اخراج و دوباره به ترکیه و اینبار به عنوان یک تبعیدی فرستاده می شود . از این مقطع به بعد از سرنوشت او اطلاع دقیقی در دست نیست . گفته می شود که سالها بعد به دنبال شکست المان در جنگ جهانی دوم واز شدت غم واندوه ! جانگذاش ناشی از تسلیم المان ، خود را در نهم ماه مه ۱۹۴۵ ، در آبهای بسفر غرق می کند .

سال ۱۹۲۰ ، چپ المان هم یک تحول بسیار مهم را پشت سر می گذارد . سوسیال دمکراتهای مستقل المان *USPD* که از عملکرد به شدت ضدانقلابی فریدریش ابرت و حزب سوسیال دمکرات *SPD* در همکاری با سرمایه داران و زمینداران بزرگ در سرکوب شورشهای مارچ و استفاده فرصت طلبانه از سپاه آزاد در کشتار کارگران ، منزجر شده اند ، با یک جهش کیفی در دور شدن از ابرت و حزبش ، در اواخر سال به حزب کمونیست و کمینترن نزدیک می شوند .

کنگره پنج روزه **USPD** در هاله در روزهای ۱۲ تا ۱۷ دسمبر، میهمان یک یهودی بلند پایه، بنام "گریگوری زینوویف" **Grigori Jewsejewitsch Sinowjew**، با نام اصلی "هارون آیفل باوم" **Aronowitsch Radomylski-Apfelbaum** و در موضع رئیس انترناسیونال سوم و نماینده لنین می باشد. او آمده است که پروسه جذب و الحاق بخشهای رادیکالتر نهصد هزار اعضای سوسیال دمکراسی مستقل المان به حزب کمونیست را سریعتر و ساده تر کند. اکثریت نمایندگان کنگره به پیوستن به بین الملل سوم و اتحاد با حزب کمونیست رأی می دهند. از ۳۹۳ نفر نماینده حاضر در کنگره، ۲۳۶ نفر رأی مثبت و ۱۵۶ رأی منفی می دهند. مخالفان سالن کنگره را ترک می کنند و بازماندگان اکثراً در کنگره مشترک بعدی با حزب کمونیست در روزهای ۴ تا ۷ دسمبر همانسال، حزب کمونیست متحد المان **VKPD** را پایه گذاری می کنند. سال بعد هم در کنگره هفتم، لفظ متحد از جلوی نام حزب کمونیست برداشته می شود. واضح و بدیهی است که این حزب نیز به تمام و کمال در کف با کفایت "پرولتاریای یهود" ضبط و ربط می شود.

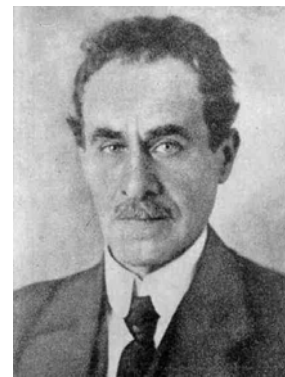
رهبری حزب در این مقطع به عهده یک یهودی به نام "پل لوی" **Pau Levi**، است که قبلاً شریک زندگی رزا لوکزامبورگ بوده است. پیش از لوی و پس از قتل رزا لوکزامبورگ هم، یک یهودی دیگر، به نام "لئو یوگیشز" **Leo Jogiches**، که او هم شریک زندگی لوکزامبورگ بوده و قبلاً هم عضو "سوسیال دمکراسی پادشاهی لهستان و لیتوانی" بوده است، رهبری حزب را به عهده داشته است. لئو در ۱۰ مارچ ۱۹۱۹ دستگیر و در زندان به قتل می رسد.



[Jogiches Leo](#)



[Paul Levi](#)



[Grigori Sinowjew](#)

یکنفر در رأی گیری هاله شرکت نمی کند. "اتو شستراسر" **Otto Strasser**، که در سخنان زینوویف "نوی چیرگی مسکو" بر المان را می شنود، پس از ترک هاله درمندان به "لاندز هوت" پیش برادرش "گریگور شستراسر" **Gregor Strasser** می رود. هر دویشان سوسیالیست هستند ولی در رؤیای یک سوسیالیسم المانی! گریگور یک ارتش خصوصی دوهزار نفره به سبک سپاه آزادی، با آتشبار و پیاده نظام و گروهانهای تیربار را هم در اختیار دارد. در لاندز هوت هیتلر همراه با جنرال لوندورف، به ملاقات دو برادر می آید تا آنان را جذب حزب نازی کند. هیتلر می گوید "گریگور همان مردی بود که من می خواستم. یک افسر خطوط مقدم جبهه با مدال درجه یک صلیب آهن، یک ناسیونالیست پرشور مخالف مارکسیسم و سرمایه داری" و "کسی که دریافته بود یهودیان ستون فقرات و مغزمتفکر هر دو هستند". جذب این دو برادر به حزب برای پیشوا کار چندان دشواری نمی نماید.

۲۲ جنوری ۱۹۲۱، اولین کنگره حزب نازی در مونیخ برگزار می شود. با وجود سرباز کردن اختلافات درون حزب، هیتلر در این کنگره تلاشی برای گرفتن رهبری حزب نمی کند. هنوز زمان کنار زدن درکسلر فرا نرسیده است. او منتظر بهانه است و می داند که این بهانه دیر یا زود دست خواهد داد. اوایل تابستان واحد حزب در برلین در تقابل با نزدیکی هیتلر به محافظه کاران و راستگرایان رادیکال در آن منطقه، بدون اطلاع او تصمیم به اتحاد با

گروهی از سوسیالیستهای آکسبورگ می گیرند . این کار قاعدتاً گناه به حساب نمی آمد . اما هیتلر می دانست که این حرکتی است در جهت کاستن از اقتدار او در تشکیلات .

او بلافاصله دست به یک پاتک تکان دهنده می زند و در روز ۱۱ جولای استعفای خود از حزب را اعلام می دارد . سه روز بعد هم یک اتمام حجت را خطاب به رهبری حزب ، به اطلاع اعضاء می رساند . او خواهان ریاست کل حزب با اختیارات نامحدود می شود . برای همه مسجل است که کار حزب بدون پیشوا تمام است . او هشت روز به کمیته رهبری فرصت می دهد . اما در کسلر چنان برآشفته و خشمگین است که تن به سازش نمی دهد . با اینحال در آخرین لحظه در یک جلسه سری ، اکارت او را متقاعد می کند که تن به سازش دهد . بلافاصله با یک حکم رسمی قدرت مطلقه به هیتلر تفویض می شود و در ۲۹ جولای هم کنگره ای برای انتخاب هیتلر به رهبری مطلق العنان حزب تشکیل می شود . ۵۴۳ نفر به نفع او و تنها یک نفر علیه او رأی می دهند . از امروز تاریخ حزب نازی و به تبع آن المان ورق خواهد خورد .

پایان بخش نهم ، ۳۰ اسفند [حوت] ۱۳۸۷